

ژاله عزیز

با عرض سلام و عرض تبریک به چه صبح است و من همچون بسی شبان در گریه
هم گنجی شده ام. سروده های تان را در نگاهم تا زار روز من عقب میروند چنان
شسته کرده که دل برگزینم آسان نیست.

چه آسان دروان خواننده را با خود بر دنیا هدیه می برید. دنیا های که هر کدام
سرشار از احسبی تازه و مملو از دوستی و محبت است. چه راحت مردم را درک
مکنید و با درد ورنجشان آشنا می شوید و میگوئید:
تگر چه شد بدون هنر است بی غمی عیب بزرگی است که دور از آباد

گاهی باشاهمسفر شده و تا درد دستها میروم در زمانه خود را بر حل کار دنیا ندیده
می بینم (من کارون را ندیده ام). گاه گاه از لیزی سرشار و طریقت میروم و لطف

بعد از زبانه ن میوانم " طبیعت بر کین شد بهم زدا کشیم را
چو دور از لانه اندام نفس را از دردم
دل چون لاله خویش شد ز بس در هر گشته
میان خرمی گلها، رخسار اجسبو کردم

ژاله عزیز، بسیار خوشم که افتخار آشنایی با شما را دارم. من صمیمانه از شما در شکر
غم مردم و شادی آنها، هسته قدر دانی مکنم، اگر درد میکردم هر زن ایرا میوز
از شما بی موزد.

در پایان خواستم از شما خواهش کنم در صورت امکان تعدادی از شعرهای تان را برایم
دستخط خودتان بنویسید که برسم یادگار نگه دارم، ان شاء الله



۹۲

گرچه تمام اشعار زیبا و دلنشین هستند، دامن خواهرش مکنم اشعار زیر را که از

کتاب خودش خاشاکی هستند بنویسید.

من زیاد انتخاب کرده‌ام، اما اگر برایتان محدود نیست که همه را بنویسید، تعدادی را

بنویسید.

۱. کجی بودی؟

۲. پیام سفر

۳. مرد دریا

۴. تقدیر بی تغییر

۵. سفر

۶. جدائی‌ها

۷. سپاس

۸. حس‌ها و رنگ‌ها

۹. بر خیز

۱۰. بادل محزون

سپاسگزارم، سلام برار به هم‌خانواده برسانید.

با امید دیدار

خداوندگار

علی‌اکبر دوز

لندن ۱۵/۱/۱۹۹۶

شماره ۵ روزنامه آرا، نوامبر و دسامبر ۱۳۷۸ (۲۱ تا ۲۹ آبان ۱۳۷۸) برابر شهریور
و اسفند ۱۳۷۸ سال!

مرد جوانی از من خواست
این شود اما با حفظ قدم برای
بنویسم

پیام م فر	صفحه ۱۳۴	از خردش خاموشی
از چه میترسم	۲۱۶	" "
تنهایی	۲۵۷	" "
حسرها و زندگیا	۳۴۱	" "
بادل محزون	۴۰۵	" "